

باب شقرثینخ = شکم پایان (Gastropoda) یکی از رده‌های جانوری از شاخه نرم‌تنان هستند. رده شکم‌پایان، پس از حشرات، از نظر تنوع بزرگ‌ترین رده جانوری است. به آن‌ها به این خاطر شکم‌پا گفته می‌شود که قسمت زیرین و نسبتاً طولانی بدن آن‌ها ماهیچه‌هایی قوی دارد که «راه رفتن» آن‌ها با همین ماهیچه‌ها انجام می‌شود. شکم‌پایان تنها نرم‌تنانی هستند که در خشکی هم زندگی می‌کنند. حلزون‌ها، لیسه‌ها، حلزون‌های زمین، انواع صدف‌های دریایی، و خارچسب‌ها از جانوران شناخته‌شده‌تر در رده شکم‌پایان هستند. جنس‌های نام‌برده هر یک هزاران گونه خاکزی و آبی دارند. تاریخ سنگواره‌ای شکم‌پایان به کامبرین پسین می‌رسد. در رده شکم‌پایان ۶۱۱ خانواده وجود دارد که ۲۰۲ خانواده منقرض شده و تنها از طریق بازمانده‌های سنگواره‌ها شناخته شده‌اند. امروزه بین ۶۰ هزار تا ۸۰ هزار گونه حلزون و لیسه زنده شناسایی شده‌اند. کالبدشناسی، رفتار، تغذیه، و تولید مثل شکم‌پایان، از گروه تا گروه، تفاوت‌های زیادی دارد و عمومیت دادن برخی ویژگی‌ها به همه آن‌ها مقداری دشوار است. جانوران شکم‌پا به‌طور کلی در زیر تن خود دارای ماهیچه‌های دراز و نیرومندی هستند که به کمک آن‌ها به‌آرامی جابجا می‌شوند. صدف شکم‌پایان، مانند دیگر نرم‌تنان، دارای یک پوشش نازک پروتئینی و آلی در بیرون است که در زیر آن لایه‌ستبری از کربنات کلسیم در شبکه‌ای نازک از پروتئین‌ها جا دارد. برپایه چگونگی چرخش پوسته شکم‌پایان به چپ یا راست، آن‌ها را می‌توان شناسایی و جدا نمود. به هر گونه بیشتر پوسته‌ها به‌سوی راست چرخش دارند. شکم‌پایان تنها نرم‌تنانی هستند که می‌توانند تن خود را درون پوسته ۱۸۰ درجه بچرخانند. وپ.

بابک = جعفری (گیاه): جعفری نوعی سبزی خوراکی است که در انواع غذا و سوپ مورد

استفاده قرار می‌گیرد. جعفری معمولاً به صورت تر و خشک عرضه و مصرف می‌شود و فواید بسیاری نیز دارد. خواص جعفری: جعفری یک منبع بسیار خوب ویتامین A، ویتامین C و ویتامین K می‌باشد. به علاوه جعفری منبع غذایی خوبی از آهن و اسید فولیک است. جعفری شامل دو جزء خیلی مهم در ترکیب خود می‌باشد که موجب شده این سبزی نقشی بی‌همتا در سلامت انسان داشته باشد: روغن‌های فرار و فلاوونوئیدها. روغن‌های فرار: اولین جزء مهم موجود در جعفری، روغن‌های فرار می‌باشند. این روغن‌ها به نام روغن‌های ضروری یا اسانس‌های گیاهی نیز خوانده می‌شوند. از ترکیبات مهم این گروه می‌توان به میریستیسین (myristicin)، لیمونن (limonene)، آلفا توژن (alpha-thujene) و اوجنول (eugenol) اشاره کرد. با تغلیظ این مواد عصاره‌ای حاصل می‌شود که دارای خواص درمانی فوق‌العاده است. در مطالعات انسانی مشخص شده‌است که روغن‌های فرار موجود در جعفری مخصوصاً میریستیسین، از شکل‌گیری و تشکیل تومورها (مخصوصاً تومورهای ریه) جلوگیری می‌کنند. در تحقیقات دیگری مشخص شده‌است که فعالیت آنزیم گلوکوتاتیون S ترانسفراز را که مسئول پیشگیری از تخریب سلولی می‌باشد، تحریک می‌کند. از دیگر فعالیت این روغن‌ها این است که به خنثی کردن انواع مواد سرطانی مانند بنزوپیرن‌های موجود در دود سیگار و دود ناشی از زغال چوب کمک می‌کند. فلاوونوئیدها: دومین جزء مهم آن، فلاوونوئیدها می‌باشند. از ترکیبات مهم این گروه که در جعفری یافت می‌شود، می‌توان آپینین (apiin)، آپیجینین (apigenin)، کریسواربول (crisoeriol) و لوتولین (luteolin) را نام برد. وپ.

بابیرک، **بابیرک** (بازری) = رقص جوره‌یی (یک مرد با لباس پیرکی و دیگر با لباس زن).

باج = باج خوراکی است که برای نوروژ در تاجیکستان (و بدخشان افغانستان) پخته می‌شود. مردم تاجیکستان در نوروژ کله باچه گوسفند را با گندم می‌پزند و «باج» تهیه می‌کنند. سپس

مهمانی گرفته و این غذا را با دیگران شریک می‌شوند. وپ؛ گوینت ات ژندم یکجا خه پیخین. حلیم. قاق مَبَس، رَفْد یا مَبسارح کُشچک قَتیر نَف دَبک خه ژبن=گوشت و گندم که پخته میکنند. حلیم. باقلای خشک، نخود یا مشنگ را در داخل کوزه از طرف شب در تنور می‌گزارند تا صبح پخته شود؛ باج و بنداو = باج انداختن؛ باج پختاو = باج پختن. **باجک** = چهارمغز، درخت چهارمغز (نام علمی: Juglans). **باجه** = باجه، شوهرهای دو خواهر. **باد پنا** = باد پنا (جیائیکه دم باد را بگیرد). **باد** = باد. **بادر** = ۱- بهادر، رزمنده؛ ۲- اسم خاص مذ؛ **بادر**، **بادر بیک**، **بادر خون**، **بادر شاه**. **بادوشک** = دوشیدن دوباره کمی شیر بعد از دوشیدن اولی (برای اطفال). **بادوم** = بادام، نام قشلاق در قریه سرچشمه ولسوالی شغنان. **بادے** = کسیکه از خود راضی بنظر میرسد؛ **برتری**؛ **بادے گرے** = برتری کردن؛ **بادے سیتاو** = برتری شدن؛ **بادے چ** = برتری کردن. **بادیون** = ادیان رومی و یا انیسون (نام علمی: Pimpinella anisum) گیاهی با دانه‌های بسیار معطر است و بسیار شبیه به رازیانه که این گیاه در ایران کهن مورد استفاده های پزشکی و غذایی داشته است. در بین مردم سیستان مصرف زیادی دارد و به بادین مشهور است و مورد علاقه و مصرف زیادی از دیرباز تا کنون داشته است و بخصوص در خمیر نان مخلوط و از آن استفاده میشود. بادیان رومی از تیره چتریان است و با دانه‌هایی سبز رنگ، گلابی شکل و کوچک که قسمت فوقانی آن نوک تیز بوده و پنج خط برجسته (ده شیار) بر روی آن کاملاً مشهود است. انیسون غالباً با دانه‌های هشت شیاره رازیانه اشتباه گرفته می‌شود. در صابون نیز از این گیاه استفاده می‌شود. انیسون گیاه چند ساله و بلند با برگ‌هایی دارای بریدگی‌های زیاد است و بومی مناطق مدیترانه است. میوه آن از دو بخش (فندقه) گلابی شکل تشکیل شده که هر

بخش آن دارای قسمت بیرونی سبز و قسمت داخلی کمی تیره‌است و بوئی تند و معطر دارد. وپ. **باد خورج** = جای بیماری سرطان پوست یا آگزما در بدن. **باد دنداو** = از دست دادن، رها دادن. **باد** = سرطان پوست، آگزما. **باد-وابسک** = گیاه برای درمان سرطان پوست یا آگزما. **بادینگک** = هیزم خشک یا تراشه چوب که با آن آتش در میدهند. **بار ۱** = بار، مرتبه؛ **یکبارے** نه پبببخت مو حال **خَرهنگ**؟ = یکبار پرسان نکرد که حال من چطور است؟ **بار ۲** = ۱- اجازه، رخصت؛ اجازه حضور نزد شاه یا امیر؛ ۲- خرچ دادن؛ قدیم اندپن پات ساین سالے یے پیذا یا ذو پیذ رعیت ارد خرچ داد = در قدیم پاد شاهان برای رعیت سال یکبار یا دو بار خرچ میدادند. **بار ۳** = بار، معموله. **باربر** = باربر، بارکش. **باربچ** = تناب، ریسمان برای پیچاندن بار، معموله. **بارک** = باریک. **بارکبش** = بارکش. **بارگیر** = بارکش. **بارنومه** = بارنامه. **باروت** = باروت. **بارون** = باران. **بازار** = بازار. **بازخاست** = بازخواست. **بازرگون** = بازارگان. **بازگبنت** = بازگشت. **بازپچه ۱** = اسم خاص. **بازپچه ۲** = بازپچه (اشیای بازی). **بازے گهر** = بازی گر. **بازے** = بازی. **باستون** = باستان. **باستونے** = باستانی.

باشه گنجشک = سنگچشم پشت سرخ با نام علمی *Lanius collurio*، گنجشک‌سانی گوش‌تخوار از خانواده سنگچشمیان است. این پرنده در بیشتر مناطق اروپا و غرب آسیا به تولید مثل پرداخته و زمستان‌ها را در نواحی گرمسیری آفریقا می‌گذراند. سنگچشم پشت سرخ از جمله پرنده‌های مهاجر به بریتانیای کبیر است اما از آنجا که دیگر زاد و ولد این پرنده در آن کشور مشاهده نشده آن را جزء گونه‌های انقراض یافته بریتانیا به‌شمار آورده و در طرح «اقدام برای تنوع زیستی»، پرنده‌ای محافظت شده نامگذارش کرده‌اند. در عین حال انجمن سلطنتی حفاظت از پرنده‌ها بریتانیا در سپتامبر ۲۰۱۰ اعلام نمود که یک جفت از این پرنده در مکانی مخفی در دارتمور جوجه‌آوری کرده‌اند که نخستین مورد در نوع خود از ۱۹۷۰ تا این زمان به‌شمار می‌رود. مشخصات: سنگچشم پشت سرخ بین ۱۶ تا ۱۸ سانتی‌متر طول دارد. پرنده نر دارای پرهایی سرخ‌رنگ در ناحیه بالایی بدن بوده و سری خاکستری‌رنگ دارد که نوار سیاه‌رنگی از میان چشمانش می‌گذرد. پره‌های زیرین بدن پرنده صورتی‌کمرنگ بوده و دم آن نقوشی سیاه و سفید دارد. پرنده‌ها ماده و پرنده‌ها جوان دارای پرهایی قهوه‌ای با خطوطی موجی شکل در قسمت بالای بدن بوده و پره‌های پایین بدنشان نخودی رنگ است که آنها نیز خطوطی موجی شکل دارند. تغذیه: این پرنده گوش‌تخوار بوده و از حشرات درشت، پرنده‌ها کوچک، قورباغه، جوندگان و مارمولک تغذیه می‌کند. او نیز همچون دیگر سنگچشمیان برای گرفتن شکار خود از ارتفاع به پایین آمده و پس از گرفتن آن، صیدهای خود را بر تیغ گیاهان یا تیزی سیم‌های خاردار که نقش گنجه خوراک را برای او دارند آویزان می‌کند. زاد و ولد: سنگچشم پشت سرخ در زمین‌های باز کشت شده‌ای که در آنها درخت زایلک و نسترن وجود داشته باشد به تولید مثل می‌پردازد. وپ.

باشه = باشه (پرنده)، پیغو (پیغو) (نام علمی: *Accipiter brevipes*) پرنده شکاری کوچکی از خانواده قوшіان است. پیغو در مناطق جنگلی

بالکان و یونان تا شرق روسیه تخم‌گذاری می‌کند و برای زمستان‌گذرانی به نواحی جنوبی‌تر از مصر تا غرب ایران مهاجرت می‌کند. مهاجرت پیغو در دسته‌های بزرگ انجام می‌شود. پیغو بر روی درختان لانه‌سازی می‌کند و ۳ تا ۵ تخم می‌گذارد. از پرنده‌ها کوچک، حشرات و مارمولکها تغذیه می‌کند و در شکار بر عنصر غافل‌گیری تکیه دارد. این پرنده یک شکارچی کوچک با بال‌های پهن کوتاه و دم دراز است، ویژگی‌هایی که برای مانور در میان درختان مناسبند. پیغو شباهت زیادی به قرقی دارد و ماده آن را به دشواری می‌توان از ماده قرقی تشخیص داد. دمش کوتاه‌تر، و بال‌هایش درازتر و نوک‌تیزتر از قرقی است و همین آن را ظاهری شاهین‌مانند می‌بخشد. طول بدن پیغوی نر ۳۰ تا ۳۷ سانتیمتر و فاصله انتهای دو بالش ۶۳ تا ۷۶ سانتی‌متر دارد. ماده‌ها بزرگ‌ترند اما اختلاف اندازه دو جنس در حد قرقی نیست. سطح زیرین بال‌ها سفید، نوک بال‌ها سیاه و رنگ چشم وی همچون دیگر پرنده‌ها این خانواده کاملاً زرد نیست بلکه به قهوه‌ای و قرمز می‌گراید. سطح پشتی پرنده نر خاکستری سربی و پرنده ماده خاکستری ذغالی است. وپ.

باشی = باشی، سردار، رئیس.

باطل = باطل.

باطله = باطله.

باغ = باغ.

باغی - فراد = برادر از طرف پدر یا مادر.

باغی - یخ = خواهر از طرف پدر یا مادر.

باقی = باقیمانده.

باقی = باقی.

بالین = بالین، بالین؛ پویناک بنسفاو تیر خو پی بیر وپدین خو ساقچین = پوشاک ایکه در زیر خود هموار میکنند و می‌خابند.

بالغ = بالغ؛ غهخ ات غده بند وپف سینت و سال اس ۱۴ پی تیر خه قد = دختر و بچه ایکه سن و سال شان از ۱۴ بالا باشد.

بالقه = چکش.

باور دره = باور دره (در قشلاق دریف "درپف" شغنان).

باور: باور چیداو = باور کردن.

بای ۱ = بای، سرمایه دار.

بای ۲ = سوراخ کلان در سنگ یا کوه؛ بَنجین پن ار بای درون اَریخ = گاو ها (نر) در زیر سوراخ کوه نشسته اند.

باینجون = ۱- گوجه فرنگی یا بادنجان رومی (نام علمی: *Solanum lycopersicum*) یکی از سبزیجات و با میوه‌ای سرخ‌رنگ و خوش‌بو و آبدار است. این گیاه بومی آمریکای جنوبی و مرکزی است که طی دوره استعماری اسپانیا به سایر نقاط جهان منتقل شد. انواع مختلف این گیاه امروزه در سراسر جهان پرورش داده می‌شود. البته «گوجه فرنگی» از نظر علم باغبانی و نداشتن هسته در دسته سبزیجات محسوب می‌شود. با وجود این که گوجه فرنگی در علم گیاه‌شناسی یک میوه تلقی می‌شود، در علم کشاورزی اغلب به‌عنوان تره‌بار (سبزیجات) شناخته می‌شود. گوجه فرنگی به تیره بادنجانیان تعلق دارد و از گیاهان چندساله است. به علت اهمیت اقتصادی، این گیاه موضوع تحقیق و پژوهش‌های بسیاری قرار دارد و در علم ژنتیک به‌عنوان یکی از گیاهان الگو شناخته می‌شود. تحقیقات انجام‌شده بر این گیاه در سال ۱۹۹۰ به تولید نخستین نوع تراریخته مجاز برای مصرف و تجارت در ایالات متحده آمریکا انجامید. گوجه فرنگی سرشار از ویتامین سی و لیکوپن است. این میوه امروزه به روش‌های مختلفی، به‌طور خام یا به‌عنوان یکی از مواد لازم برای تهیه غذا، انواع سس و نوشیدنی مصرف می‌شود و بخش مهمی از رژیم غذایی مردم بسیاری از کشورها را تشکیل می‌دهد. کشت و پرورش این گیاه به‌طور کلی، مساحتی حدود سه میلیون هکتار را به خود اختصاص داده‌است، که نزدیک یک‌سوم کل مساحت مختص به کشت تره‌بار در جهان است؛ ۲- تتر-باینجون = بادنجان (بادنجان سیاه) یا بادمجان (در گویش عادی) گیاهی خوراکی از تیره بادنجانیان است. به نظر می‌رسد که این گیاه بومی هندوستان بوده‌است. این گیاه در تمام مناطق گرمسیری و نیمه گرمسیری رشد می‌کند.

ارتفاع آن به ۴۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر نیز می‌رسد. وپ.

ببر = ببر (نام علمی: *Panthera Tigris*) بزرگترین جانور از تیره گربه‌سانان و بومی آسیا است که طول بدن آن به ۷/۲ تا ۳ متر و وزن آن به ۳۰۶ کیلوگرم می‌رسد. مهم‌ترین مشخصه این جانور، خط‌های عمودی تیره روی خز قرمز- نارنجی آن است که در ناحیه زیرین روشن‌تر است. این جانور دارای بدنی عضلانی و پاهایی بسیار نیرومند است. بدن ببر دارای موهای بلند و براق به رنگ نارنجی، همراه با خط‌های سیاه عمودی می‌باشد. جثه ببرهای نر بزرگتر از ببرهای ماده است و همچنین موهای روی گونه ببر نر بلندتر از ببر ماده می‌باشد. دندان‌های ببر بسیار قوی است و دندان نیش در میان جانوران خشکی بلندترین است. طول تاج دندان ببر به ۷۴/۵ میلی‌متر و گاهی تا ۹۰ میلی‌متر می‌رسد. در باغ وحش ببرها معمولاً بین ۱۰-۱۵ سال عمر می‌کنند که البته از نظر دنیای وحشی در قفس تا ۲۰ عمر می‌کنند. این جانور برای خود قلمرو تعیین می‌کند و عموماً اجتماعی و تنها است (به این معنی که به صورت مستقل زندگی می‌کند اما گاهی مجردهای آن‌ها در یک منطقه یا حتی لانه زندگی می‌کنند). لازم است تا محیط زندگی ببر فضای بزرگی باشد تا نیازهای شکار آن را برطرف کند این خلق ببرها باعث شده تا در مناطق پرجمعیت، آن‌ها با انسان دچار مشکلات جدی شوند. وپ.

ببرون، قناوبخ = تکه ساخت بدخشان افغانستان.

بُت = بت، مجسمه.

بجازگ = کعام، پوزه بند، پتقوز بند.

بُجایکے، بُنجاکے = محلی، بومی، همیشه، در یکجا بدون حرکت.

بِچورے = زیر بغل (کتاب در زیر بغل گرفتن).

بِجیسک = سوخته.

بُجیسک = کنده درخت، کنده ایکه بعد از قطع کردن درخت می‌ماند.

بِجین دُون = کثافت دان.

بِجین دُونے = کثافت دانی.

بِجین = کثافت؛ خاک بستر حیوانات.

بُخُح = بزُخ، نام قشلاق در قریه بهشار شغنان.
بُخُحَک = احساساتی، بد قهر.
بُخُق = ایستاده.
بُخِیش = نمکی.
بُخِیک، **بُزِیک** = کلوخ شکن چوبی.
بُج، **بُجهک** = بز(نر)، فُج.
بُچچه = صدا دادن بز.
بُچک = شاخچه.
بُج-کریج = جای ذبح حیوانات (چوب بین دو ستون خانه).
بچگله = بچه ها.
بچه دُون = بچه دان، رحم، زهدان.
بچه غر = شوخ، مزاقی، زرنگ (بیشتر اوقات در کودک).
بچه = بچه.
بچین = در وقت اظهار گپی با همسال.
بُخ، **بُخ** = بچه، چوچه.
بُخ-بله = بچه ها.
بُخ-بله دار = فامیلی، بچه دار.
بُخ بوس = لاشه بز یا گوسفند بدون سر، پوست و دل و جگر؛ قدیم اندپن خپنیه طلهپت خه ست، بَخ بوسست پن خو قته = در قدیم وقتیکه برای خواستگاری میرفتند، همراهی خود "بَخ بوس" میبردند.
بُخ، **بُخک** = جن، روح ناپاک.
بخار = بخار.
بخارے = بخاری.
بخت = بخت، نصیب، قسمت.
بُختاک = جوان، بالغ.
بُختک = تب و لرزه.
بُختیار = بختیار، خوشبخت، نیک بخت.
بُخچ = چسپیدن، مزاحم.
بُخِیش = بخشش.
بُخمل = بخمل (مخمل).
بُخیل = بخیل.
بُخیه = بخیه، دوخت با آجیده های دراز و طولانی. دخ.
بد لهفج = بد لب، کج لب.
بد=بد.
بدرو، **بدررو** = الحان، همان لحظه رفتن.

بدبُخے = بدخشی.
بَدَل = بدل، نا بکار، بی ارزش؛ ~ پول = پول بدل.
بَدَلجُوم = بد افسار، اسپه که بمشکل افسار در دهن آن انداخته میشود.
بَدَمک = خرگوش بی دم یا پایکا پستانداری کوچک با پاهایی بسیار کوچک، گوش های گرد و بدون دم است. ۳۰ گونه مختلف خرگوش بی دم شناسایی شده که همگی آنها در خانواده *Ochotonidae* از راسته خرگوش سانان قرار می گیرند. غذای آنها مانند سایر خرگوش ها علف و سایر گیاهان است. پایکاها در طول تابستان و پاییز علفهای خشک را جمع آوری کرده در خانه های زیرزمینی انبار می کنند و سپس در طول زمستانهای بلند این غذاها را مصرف می کنند. محل زندگی این حیوانات در نواحی سردسیر آسیا، آمریکای شمالی و اروپای شرقی است. نام پایکا هم از زبان تونغوزی (اهالی سیبری) گرفته شده است. خرگوش بی دم افغانی (*Ochotona rufescens*) یکی از گونه های آنها است و پ. **بَدُوخ** = توت میده یا علف برای گاو میش میدهند تا به راحتی آنرا بدوشند.
بَدِیفاو = بسته شدن، بسته کردن.
بر پا چیداو = ایجاد کردن، بنیاد گذاشتن.
بر- جهندم = خیر است، چی کنی، هیچ چیز کرده نمی توانی.
بر ۱ = بحر.
بر ۲ = قفس سینه، دامنه کوه.
بر ۳ = صدا کردن گاو ها در وقت قلبه.
برابر = برابر.
برار چیداو = کامیاب شدن، موفقیت بدست آوردن.
برآت، **برآتے** = فرمان جمع آوری پول یا مال از مردم.
برآت، **برهات** = راحت، دلپذیر.
برآمد = مصرف، هزینه.
بربند = تسمه زین اسپ (تسمه پیشروی اسپ تا زین بطرف بالا رفتن به عقب نرود).
بر-به-پر = غالمغال، جنجال.
برپاگر = بنیانگذار.
برتاو = بر-بر (بقه).

برتپچک = پیچ و خم، گیج شده، گره کور.
 بُرَج = دیوار.
 بردابنت = تحمل، حوصله.
 برده = برده، کنیز، غلام.
 بُرُداو = لزیدن.
 برزو = برزو (شغنانی)، نواسه رستم، پسر سهراب.
 بُرزه - بُرز، بُرُست = لرزه اعصاب.
 برزین = پیچ و خم، گیج شده.
 بُرُش = بُرُش نان.
 برغه دَخ = تيله.
 پرک = باریک.
 بُرُغْج، کِرْخ = حجره، اتاق.
 برگبت ۱ = برگشت.
 برگبت ۲ = برگشت دوباره بیماری تب.
 برگبتته = برگشته.
 برم دند، برهم دند = حذف کردن، محو کردن.
 برمه = برمه (آلت نجاری).
 برنج ۱ = برنج (آهن).
 برنج ۲ = برنج (غله).
 برنبرداو = گرداندن، دور دادن.
 پروت = پروت.
 پروچک = ناله گرگ.
 پروهن = ناله گرگ.
 پرد-ببنت = نوع تلقان، تلخان.
 پرپز (Potentilla) = گیاه نقره یی، گیاه پنجه یی، پنج انگشت.
 پرئبنتاو = نوشیدن.
 پرئوداو = توقف دادن شیرمادر برای کودک.
 بریه = یک قطعه کلان گوشت نرم.
 بریون = بریان (گندم بریان شده).
 بزایت = دارایی، اموال، حالت، ارزش.
 بُزِدل = بز دل.
 بُزِدل = مزاحم، شله گی زیاد.
 بزُرگ = بزرگ.
 بزُرمے، بزُرمِن = مریضی، لاغر.
 بزُرم = بزرم، خوشی.
 بزُرم = خوشی.
 بزُرمه = بیماری لکوپلاکیا دهان، زبان و لثه.
 بزُرمه = تبخال، آبله.

بزیداو = بندکردن، داخل کردن (بردن چهار پایان به آغل).
 بزُدَعْج ذُهداو = دویدن.
 بزُغْت = قد پخش.
 بزُپنتاو = تکاندن.
 بزُسپهر = لگد با پای.
 بزُستار = بستار، فلان، نام معلوم.
 بزُستره = بستره.
 بزُسخرتاو = لمس کردن، دست زدن.
 بزُسمِل ۱ = لاشه حیوان بدون سر.
 بزُسمِل ۲ = زخم آبله دار.
 بزُش = پستان.
 بزُش = آله تناسلی (از اطفال).
 بزُشَق = جراب بدون رنگ از پشم سفید و بی کیفیت (بیشتر از پشم گرگ).
 بزُشکه = بشکه.
 بزُشمندک ذُهد = مالش دادن (چشمان).
 بزُشهند = خوب.
 بزُش = فربه، چاق، اندام کلان.
 بزُبتون = ران.
 بزُبچون = ظرف سفالی، قسمت شکستگی ظرف سفالی.
 بزُبچیداو = ریختن (آش از دیک کشیدن).
 بزُبکند = سنگ، سنگ فرش.
 بزُباعث = بضاعت.
 بزُعضے = بعضی.
 بزُغچه = دستمال کلان برای انتقال اشیای ضروری.
 بزُغداو = وزوز (صدای حشرات).
 بزُغرا ۱ = خوک نرم.
 بزُغرا ۲ = نام پادشاه خوارزم.
 بزُغض = حامله دار.
 بزُغَل = بغل.
 بزُغمه = مرض حیوانی.
 بزُغهنک = سوسک، قانغوزک.
 بزُغبر = شاید، امکان دارد.
 بزُغیت = حسود، طعنه زن.
 بزُبق (مذ.) ۱، بزُبق (مث.) = کلوله؛ بزُبق چارک = مرد کلوله؛ بزُبق ژیر = سنگ کلوله.
 بزُبق ۲ = تپه.

بُق ۳= حیوانات ای که خود بخود میمیرند و حرام میشوند.

بُکس، بکس = بکس پول و اسناد.

بُکسیر = بُکسیر، موتر خراب را انتقال میدهد.

بُکَل، (بُکَل نوبه‌ند) = شیشک، گاو یکساله.

بُگ = لی خرمن.

بُل هوس = نا پایدار، خاصیت هوایی.

بَل = برگرداند، دور دادن گاو.

بَلَا = بلا.

بُلاد، بِلاد = تهداب.

بَلجوبت، بَد لجوبت = زشت، ترسناک.

بَلْخُک = فُتْکُتْک.

بَلْخے - دار بن، بَلْخے - تار بن = نوع تیشه ساخت بلخ.

بُلْداق، ~ چیداو، ~ ستاو = سقوط، سقوط کردن، سقوط شدن.

بَلْدَمْچے = بنداز برای بز ها.

بَلْدوزر = بولدوزر.

بُلْغار = پوست بلغار.

بَلْغُج (بُکْبَن ار خُبْپه) = دانه های کلوله در دلد. بَلْغَمْ = بلغم.

بَلْفته = بیکار، بیهوده، یاوه.

بَلْفته = بیهوده، بی ارزش.

بُلْفیس، بُلْفیسْت = دفعتا، غیر منتظره، سهوا.

بَلْقست ویر قداو = جوش خوردن.

بُلْک، بُلوک = بلوک (قطعه نظامی).

بَلْکون = بالکن.

بُلْمُج، بَلْمُج = نرم کردن تنباکو یا توت با مالیدن در کف دست، سودا، دارایی.

بَلْوا = بلوا، شورش، دعوا.

بَلور = بلور، کریستال، آبگینه.

بَلول (جگر بست قارج) = قرمزی نارنجی، نوله پمپ هوای آهنگر.

بَلولک = کوزه خورد با نوله و دسته.

بَلیسک = حشره مورچه گیر در مرحله زندگی لاور (آسیابانک، antlion).

بَلیسک = گرد باد.

بَلینگ، بق ات بلینگ = هر رقم، هر چیز، مختلف.

بَم = صدای ضخیم از رباب.

بُن خُلُق، بُن خُلُقْت نیستاو = چمباتمه، چمباتمه نشستن (زدن).

بُن گُج: بُن گُج نیستاو = چمباتمه: چمباتمه نشستن (چمباتمه نوعی نشستن است که در آن کف پا را بر زمین می‌گذارند و زانوها را در بغل می‌گیرند. در زبان فارسی به آن چنک و چمبک نیز گفته می‌شود. بنا به فرهنگ دهخدا «چنک» یا «چمبک»، شیوه‌ای از نشستن است که در آن کف هر دو پا بر زمین گذاشته می‌شود. چمباتمه زدن یا زانو در بغل گرفتن، به ویژه اگر با گذاشتن سر بر روی زانوها باشد یکی از وضعیت‌های نشسته در زبان بدن (تن‌گفتار) است که بیانگر غم و اندوه است. چمباتمه در اصل یک جمله امری ترکی است و اصل آن "چنباتما" یا عبارت صحیح تر "چُن بتما!" می باشد به معنای "برگرد تا آلوده نشوی!" می باشد. این نشستن معمولا هنگام "دستشویی کردن" یا همان قضای حاجت می باشد و به این دلیل به این نوع نشستن چمباتمه می گویند. و پ.)؛ یه پش پگل تے بُن گُج نیستخ = آن پشک در لبه بام چمباتمه نشسته است.

بُن = ۱- ریشه؛ ۲- ته، زیر؛ و پد ~ = ریشه درخت؛ کوه ~ = زیر کوه.

بَلْغَچِبْک، بَلْغَچَک، شَخ. بَلْغَچِبْک، بَجوی.

بَلْغَچِبْک، بَلْغَچِبْک = فُتْکُتْک؛ یو اس بَلْغَچِبْک بساج ذنرت = او از فُتْکُتْک میترسد؛ بَلْغَچِبْک چ. = فُتْکُتْک دادن؛ بَلْغَچِبْک مو مهک، وُز بَلْخُک سأم = مرا فُتْکُتْک نده، که فُتْکُتْک میشوم؛ بَجوی. بَلْغَچِبْک س = فُتْکُتْک ش.م. بَلْخُک، گَلْگَچَک.

بَناکهف-اند، بنا کهف = دفعتا، ناگهان، غیر منتظره.

بِنْت = بنت.

بُنْخون = رئیس خانواده، پشتیبان فامیل.

بَنْد = بند؛ یے بَنْد اس کتاب تے بنای = یک بند از کتاب بخوان؛ قانونے اساسے بند اند اک دسگه جزا نیست = در بند قانون اساسی اینقسم جزا نیست؛ بابے اول ات، بندے سپومے قانونے اساسے = باب اول بند سوم قانون اساسی.

بندر- قَر رَیج، بندر- بِنکن = گذشتن غیر قانونی از بندر، گریزی، خیانت بوطن.

بوم = جغد (بوف، بوم) نام پرنده‌ای شکاری است از راسته بوف سانان، که دارای قدرت شنوایی و بینایی بسیار بالایی است. جغدها در همه قاره‌ها به استثناء جنوبگان مشاهده شده‌اند. جغد پرنده‌ای سودمندی است زیرا خوراکش انواع موش است و در شکاف‌های تنه درختان و آشیانه‌های متروک زاغان لانه می‌گذارد. جغدها معمولاً شب‌رو و پگاه‌رو هستند یعنی هنگام پگاه و شفق از لانه بیرون آمده و شکار می‌کنند و دی ان ای آنها به خفاش‌ها شباهت بالایی دارد. کوچکترین جغد جغد کوتوله آمریکای شمالی می‌باشد که طول آن فقط ۱۵ سانتیمتر یعنی به بزرگی یک گنجشک است. تخم جغد همیشه به فاصله چند روز می‌شکند و نوزاد به دنیا می‌آید. نقش و رنگ پرهای جغدها حالت استتاری دارند تا به هنگام استراحت روزانه‌شان از مزاحمت‌ها بکاهند. جغدی به نام اشوزوشت در اسطوره‌های ایرانی نقش زیادی در یاری نیروی خوبی دارد. واژه جغد از زبان سغدی وارد فارسی شده‌است و اصل سغدی آن چغوت است. در متون فارسی واژه‌های مترادف دیگری که برای جغد به‌کار رفته عبارت است از: بوف، بوم، بهمن مرغ، کوف، یوف، گول، چغد، چغو، گنجر، کوچ، کوچ، پسک، پیش، کوکن، کگران، کوال، نهاد، نهار، بیقوچ، بیقوش، بایقوش، قوش، سار. به گونه‌های بزرگ‌جثه از جغد در قدیم خرکوف می‌گفتند. رابط شماری جغد، بهله است و برای نمونه گفته می‌شود «بهله جغد، بهله جغد» یا «آز ادسازی سه بهله جغد». (بهله در اصل به معنی دستکشی است که باز دارها به دست می‌کنند. وپ.

بون = یک مشت آرد.

بوه = نیتی در شروع کار فزیک.

بوی گنک = لارو پروانه؛ ~ دے اس ترمُرخ اند نَسْتاید، درختین پهرک ته خیرت = لارو پرانه بعد از برآمدن از تخم، برگ درختان میخورد.

بویداق = مجرد.

به- سامون = آرام.

به لاغث = مزاق، شوخی.

به مونایه، **به مونایه** = مثلیکه، مانند، چونکه

به یپله، به لپله = اندک-اندک، کمی.

بندر = بندر.

بنده = بنده، غلام، نوکر، برده.

بندے بون = نگهبان زندان.

بندے خونه = بندی خانه، زندان.

بندے = بندی، زندانی؛ بے گناه آدم ته بندے نه سوَد = آدم بی گناه بندی نمیشود.

بنفشه = ب. گل پامچال، بنفشه (نام علمی: Viola) نام نوعی گل است از تیره بنفشگان که بیشتر در نواحی معتدل جهان یافت می‌شود. گلی است با ساقه‌ای کوتاه و رنگ آن بنفش، یا ترکیبی از زرد و بنفش است. این گیاه دارای خواص درمانی و پزشکی است که در قدیم ساختن بلور افشار از آن رایج بوده‌است. بنفشه به هیچ وجه گرما را دوست ندارد و با گرم شدن دمای هوا شروع به پژمرده شدن و مردن می‌کند. وپ؛ اسم خاص مٲ؛ بنفشه.

بنکینخک = شاخه، جوانه.

بنگ = بنگ، حشیش یا چرس (انگلیسی: hashish) ماده‌ای است که از انگم گیاه شاه‌دانه به دست می‌آید. تفاوت حشیش با ماری‌جوآنا در این است که ماری‌جوآنا از برگ و گل خشک شده گیاه شاه‌دانه حاصل می‌شود. نام‌های دیگر: بنگ، سیگاری، پنیر. بنگ: به سرشاخه‌های گل دار یا بهمیوه نشسته و خشک‌شده بوته شاه‌دانه هم می‌گویند. چرس: حشیشی که از رزین آماده شده از سرشاخه‌های گل دار و به میوه نشسته گیاه بالغ شاه‌دانه تهیه می‌شود و از انواع دیگر آن مرغوب تر است وپ.

بنگک، بنگک = کره خر نر، کره خر ماده.

بنه = خانه، فامیلی، در (دروازه).

بنستاو = گم کردن.

بوت- بسپهر = لگد با بوت.

بودجه = بودجه.

بورج = سنگ، سنگفرش.

بوز = بوز؛ بوز قارج = اسپ بوز، اسپ تندرو.

بوستون = بوستان

بوک = ماسه، خرده سنگ، سنگ ریزه (در وقت دیوار کردن، برای ثابت نگه داشتن سنگ کلان، سنگ ریزه را در زیر آن می‌گذارند).

به: چیداو، بهه: چیداو = بوسه: بوسه کردن؛ قدیم اندپن، پیر ات خلیفه دست تے به چود = در قدیم دست های پیر و خلیفه را می بوسیدند.
به = به، با، خوب؛ به هُنر = با هنر؛ به مزه = به مزه، به نوم = با نام؛ به زیب = به زیب.
بُهار = ۱- بهار (فصل سال)؛ ۲- اسم خاص مذ؛ نو بهار، گل بهار.
بهت = حلوا.

بهر ۱ = عرض (پلاس، گلیم، قالین)؛ بسویچ اند وے بهر چس ات غهخ اند وَم اندوم (متل) = از کرباس عرض آنرا ببین و از دختر اندامش (متل).
بهر ۲ = ثمر؛ بهر دنداو = ثمر دادن؛ اسید ته ته یم مون بهر نید = امثال این درخت سیب ثمر میدهد.
بهرتنگ = برتنگ، نام قشلاق در ناحیه روشن تاجیکستان.

بهس: بهس چیداو = بس: بس کردن.

بهین = حصه، بخش.

به ماد-گل، به ماد-گلک = گل دم اسپ صحرائی
بهند ۱، بَند = مفصل.

بهند ۲ = بند (بند آب).

بهند ۳ = بند، تناب، ریمان.

بهند ۴: بهند دنداو = بند زدن.

بود = تارپشمی که با آن پارچه، گلیم یا پلاس میافند.

بویش = ترش روی، اخمو، بد روی.

بویش = قهر.

بوم، در ات بوم = پُندیده، باد دادن.

بومک = رف، طاقچه برای نگهداری لوازم خانه.

بون ۱ = قسمت کلمات مغلق مانند باغبون =

باغبان، خدارج بون = آسیاب بان.

بون ۲ = ریش.

بونک = بانک.

بونَه = بهانه.

بوی امبهر = کاکوتی (گیاه از نوع نعنا).

بوی وابسک = (Anaphalis rose-alba) یا نام

گلی از سرده کاسنیان (نام علمی Asteraceae):

یا مرکبان (Compositae) تیره‌ای از میناسانان

(Asterales) با گل آذین کپه و پراکنندگی گسترده

در جهان است. کاسنیان گیاهانی آوندی و گلدار و

دولپه‌ای هستند. تیره گل مینا یا تیره کاسنی یا

تیره مرکبیاں یا تیره اسطراطیقوس یا تیره گل
آفتابگردان یا تیره آستراسه (Asteraceae) یا
تیره کومپوزیته (Compositae) نام‌های دیگر
این تیره هستند. بسیاری از گیاهان تیره کاسنیان
علفی بوده ولی تعداد قابل توجهی از آنها به
صورت بوته، پیچان یا درخت هستند. گیاهان این
تیره در تمام جهان پراکنندگی دارند. آنها به ویژه
در مناطق گرمسیری و نیمه گرمسیری (به ویژه
آمریکای مرکزی، شرق برزیل، مدیترانه، بخش
لوانت خاورمیانه، جنوب آفریقا، آسیای مرکزی و
جنوب غربی چین) بسیار زیاد هستند. از گیاهان
تیره کاسنی، فراورده‌هایی حاصل می‌شود که
اهمیت اقتصادی دارند؛ مثل روغن‌های آشپزی،
تخم آفتابگردان، کنگر فرنگی، مواد شیرین‌کننده
و چای‌های گوناگون. وپ.

بوی = بوی؛ ~ چیداو = بوی کردن؛ ~ دنداو = بوی
دادن؛ ~ یتاو = آمدن بوی؛ بد ~ = بوی بد؛ بشهند
~ = بوی خوب؛ خینس ~ = بوی تند.

بیداو = گم شدن.

بیدچن = گم شده، مفقود.

بیبینتاو = روان کردن، ارسال کردن.

بیبندے = بیشتر.

بیبندے = بیشتر.

بیک = بیک، امیر.

ببگم = ۱- ببگم (دختر یا زن امیر، رئیس)؛ ۲- اسم

خاص مٲ.؛ ببگم، ببگم ماه، شاه ببگم، گل ببگم،

قربون ببگم، عسل ببگم، نظر ببگم.

بیل بناب = با بیل تپیدن (خاک).

بیل = بیل.

بیمار = بیمار.

بیوده = بیهوده.

بیوه = بیوه

بے داد ۱ = بی پدر.

بے داد ۲ = بیداد، ظالم، ستمگر.

بے سیم = بی سیم.

بے شمار = بی شمار.

بے بناج = بی پروا، بی غم.

بے بشرم = بی شرم.

بے غلچ = بی تشویش، بی غم.

بے کار = بیکار.

ساخت کاربن ته نه بهفبن = این قسم کار بکار نمی آیند.
بیگ مازیج = سفالگر.
بیگ = ظرف سفالی به اندازه پیاله شیر چای و خورد تر.
بیل-بیلک = گپ، مکالمه.
بیم = بیم، خوف.
بیمناک = بیمناک.
بینخک = قسمت آخری سوته چراغ.
بیوتاو = گریه گردن، فغان کشیدن.
بیود = خارش (بینی).
بیوانه = تضمین، پول پیش پرداخت برای تضمین.
بییبنت = بهشت.

بے کاره = بیکاره.
بے کارے = بیکاری.
بی، قیمت = نرخ، قیمت؛ **مَم کتاب اند مَم** ~ **خوند؟** قیمت این کتاب چند است؟
بے = علامه نفی؛ **بی، بدون؛ بے آب=بی آب؛ بے گناه= بی گناه؛ بے بَرم= بی شرم.**
بیار = دیروز.
بیاض، بیاز = کتابچه و دفتر سفید نا نوشته؛ **دایم هر تهن نِقشتاو خه فهداد، شاعریا اندپن وبق شعرین بیاض تے نِقشت= در قدیم، کسانیکه نوشتن را یاد داشتند، اشعار شاعران را در بیاض نوشته میکردند.**
بیجک = بیجک. لفظ هندی است بمعنی آنچه سوداگران قیمت خرید جنس با تمامی اخراجات محصول و کرایه و غیره نوشته نزد خود نگاهدارند تا هنگام فروخت آن ملاحظه نموده سود و منفعت سوای از جمع و سرمایه خود بگیرند. بلیط صرافان و سوداگران. و نوشته یادداشت در خرید و فروخت و معاملات سوداگری. (ناظم الاطباء). قطعه کاغذی که فروشنده جنس نوع کالا و کمیت آنرا در آن یادداشت کند و بخریدار دهد. فاکتور. حواله یا قبض رسیدی غالباً در کاغذی به قطع کوچک. دخ.
بیدے، بیدردے، بیددے = بهتر، بهتر تر.
بیر پای = زیر زمینی، انبار خانه.
بیر میڈ = قسمت پاهین کمر.
بیر، بیرپج = بستره.
بیر ۱ = جای خواب.
بیر ۲ = زیر.
بیر جهسک = کسیکه با ابروی ترش نگاه میکند.
بیر-ژیر = سنگ آسیاب از زیر (سنگ آهک).
بیرپج = بستره.
بیرے = آشکار، راست؛ هر چیز قد، ~ لو = هر چیزیکه باشد، راست بگو.
بیرین = زیر.

بیریورم = چموس با تل نا خم شده.
بیفتاو = کار آمدن، ممکن بودن؛ دو ماه ندے کاردم بید تے بیفت = دو ماه کار بالای این پل ممکن بود؛ یو واین-ته یم اند نه بافت، پید ته یو = آن کاه در آنجا ممکن نیست که باشد، می پوسد. دهڈ